اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله

و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

**عرض شد بحثی که بود راجع به این بود که به تعبیر ایشان در بعضی از موارد مقدمات عمل یا حتی بعضی‌هایش مقدمات وجوبیه که وجوب نبوده اما قبل از وقت قبل از اینکه وجوب بیاید این مقدمات را باید حفظ کرد یا نگه داشت یا ایجاد کرد ، در بعضی از موارد نه . البته خوب این بحث ، بحث حفظ مقدمات و مسائل از این قبیل در موارد فقه خوب زیاد است نسبتا موارد زیادی در پیش داریم .**

**مرحوم آقای نائینی سعی کردند یک معیار و ضابطه‌ای برای این بحث قرار بدهند که کجا این مقدمه به اصطلاح واجب می‌شود و کجا واجب نمی‌شود ، البته قبول کردند که کلمات اصحاب مضطرب است اینکه این اضطراب هست ایشان با این ترتیبشان نمی‌توانند اضطراب را بردارند چون اضطراب به حال خودش محفوظ است ، حالا به هر حال یک مقداری شرح عبارات ایشان را عرض کنیم در همین صفحه‌ی 197 مطلبی را که ایشان فرمودند یک مقدمه‌ای را گفتند :**

**اینکه اصولا قدرت در باب احکام در باب خطابات قدرت یا قدرت شرعی است یا قدرت عقلی است ، اولا عرض کردیم معروف و مشهور بین عامه‌ی اصولیین سنتا و شیعتا ، شرایط عامه‌ی تکلیف را اهل سنت که چهار تا نوشتند بلوغ است و عقل است و قدرت و علم علمای شیعه به خاطر اینکه این علم مستلزم تصویب و این حرف‌ها می‌شود علم را خارج کردند شد سه تا ، قدرت و بلوغ و عقل به اصطلاح به عنوان شرایط عامه .**

**مرحوم نائینی در این مقدمه می‌خواهند بفرمایند این قدرتی که جزو شرایط عامه ذکر شده همه جا جزو شرایط عامه نیست ، این قدرت گاهی اوقات در لسان دلیل تصریح به آن شده ، اگر در لسان دلیل تصریح به آن شده شرط خاص است به حساب شرط عام نیست ، بله اگر در لسان دلیل قدرت نیامده به طور طبیعی تکلیف محدود است به قدرت به طور طبیعی .**

**و عرض کردیم باز قدرت را هم اینهایی که تکلیف را محدود کردند اینجا مرحوم نائینی ندارند این را ما اضافه می‌کنیم ، باز انحاء قدرت را تصور می‌کنند چون قدرت گاهی اوقات خود انسان قدرت ندارد کاری انجام بدهد و نمی‌تواند آن کار را انجام بدهد مثلا نمی‌تواند وضوء بگیرد ، یا مثلا نمی‌تواند غسل بکند ، یا نمی‌تواند تیمم بکند یا فاقد الطهورین دیگر حالا مثلا غسل و وضوء چون در قرآن آمده نه در یک اتاقکی او را حبس کردند که آهنی است نه خاک هست که تیمم بکند نه آب هست وضوء بگیرد فاقد الطهورین آیا چنین انسانی چه کاری باید بکند ، هیچ نحو قدرتی ندارد .**

**در اینجا ایشان رحمه الله در اینجا خوب بنا بر مشهور بین اصولیین سنتا و شیعتا اینکه این جور جاها که قدرت نیست تکلیف نیست این اسمش را گذاشتند قدرت عقلی یعنی این قدرت نمی‌خواهد در لسان دلیل ذکر بشود عقل حکم می‌کند ، آن هم عرض کردیم از کلماتشان معلوم می‌شود که حکم عقل به لحاظ یک نکته‌ی سلبی است چون تکلیف عاجز قبیح است در اینجا نمی‌شود عاجز را تکلیف بکنیم ، این یک نوع قدرت است .**

**یک نوع قدرت این است که نه واقعا قدرت دارد بر هر دو طرف هم یعنی هیچ قدرتش مانعی نیست لکن در یک زمان واحد دو تکلیف به او متوجه شده است جمع بین این دو تا نمی‌تواند بکند ، قدرت این طوری است . یعنی قدرت بر اینکه جمع بکند مثلا وارد مسجد شد دید نجاستی هست هم بخواهد ازاله بکند هم نماز بخواند نمی‌شود ، ازاله با نماز نمی‌شود ، اینجا عجز هست ، عاجز هست اما این عجز تاری است به اصطلاح این عجزی است ، ایشان قادر بر نماز هست قادر بر ازاله هست مشکل ندارد ، آنچه که اینجا پیدا شده که این هم گاهی پیدا می‌شود همیشه نیست ، جمع بین این دو تا شده است و طبیعتا قدرت جمع ندارد ، این به اصطلاح یک قسم دیگری است از قدرت .**

**آنهایی که گفتند قدرت مطلقا دخیل است امثال نائینی گفتند حتی در این جور موارد هم قدرت دخیل است یکی از بحث‌ها همین است یعنی بعبارة اخری اگر فرض کردیم این شخص حالا فرض امتناعا بتواند هر دو را انجام بدهد هم ازاله بکند هم نماز بخواند ، دقت کردید؟ بتواند هر دو کار را انجام بدهد ، هم ازاله بکند هم حالا ، فرض کنید فرضا ، گفت فرض محال که محال نیست ، بتواند هم ازاله بکند هم نماز بخواند آیا دو تا ثواب دارد ؟ دو تا امتثال است یا نه ؟**

**مرحوم نائینی می‌گویند نه یک امتثال است دو تا نیست ، آن کسانی که ، روشن شد ؟ قدرت را دخیل می‌دانند حتی در این جور موارد می‌گویند حتی اگر فرضا محالا بتواند جمع بکند چون دو تا تکلیف که ندارد ، یکی دارد ، یا ازاله است یا نماز است اهمش است ، فرض کن ازاله اهم است ، ازاله تکلیف به ازاله دارد پس این امتثال امر ازاله است ، امتثال امر نماز نیست ، به هر حال امتثال امر نماز حساب نمی‌شود .**

**آن هایی که گفتند این قدرت دیگر دخیل نیست دقت کردید ؟ این قدرت این جوری دیگر دخیل نیست آن قدرت بر اصل تکلیف دخیل است ، این قدرت که گاهی پیدا می‌شود تاری است و در مواردی پیدا می‌شود این دخیل نیست و لذا لو فرضنا که محالا بتواند هر دو را انجام بدهد دو تا امتثال است نه یک امتثال ، هم امر نماز را امتثال کرده هم امر ازاله را ، آیا این دو تا امتثال است اگر فرضا عرض کردم بحث فرضی کردند که اگر توانست انجام بدهد کاری بکند که هر دو را انجام بدهد ، در اینجا گفتند که در اینجا ایشان هر دو امتثال صدق می‌کند این قدرت عقلی شأنش این جوری است طبیعت قدرت عقلی این جوری است . این بحث قدرت را عرض کردم مرحوم نائینی در اینجا مطرح می‌کنند ، چون یکی از شرایط عامه‌ی تکلیف است و بحث به همین مناسبت می‌خواهند بکشند راجع به قدرت بر مقدمه و بعد هم قدرت بر ذی المقدمه .**

**ایشان بعد از اینکه می‌فرمایند قدرت یا شرعی است که در لسان دلیل اخذ شده یا عقلی است که حکم عقل است ، دلیل نداریم ، تکلیف عاجز قبیح است بلکه به اصطلاح مخصوصا عرض کردیم کرارا این جور احکام در یک محیط عبد و مولی بیشتر ابتدائا شکل گرفت مثلا مولا به عبدش می‌گوید شما یک جستی بزن خودت را به طبقه‌ی دهم برسان با یک خیز خوب نمی‌تواند چنین کاری بکند این تکلیف یک تکلیف قبیحی است این را کشاندند به واقع تکلیف در باب قانون یعنی از این رابطه‌ی عبد و مولی به آنجا کشاندند که حالا شاید توضیحاتش می‌آید .**

**چون ایشان یک مطالبی را گفتند مقداری تا یک جایی که کافی است چون امروز وقتمان خیلی با عذر خواهی خراب شد یک مقداری کلمات ایشان را می‌خوانیم بررسی مطلب را فردا ان شاء الله .**

**آن وقت یکی از فوارق اساسی بین دو تا قدرت را در این می‌دانند که قدرت عقلی دخیل در ملاک نیست دخیل در خطاب است ، در ملاک دخیل نیست ، ملاک هست ، قدرت داشته باشد قدرت عقلی نباشد ، ملاکش برقرار است .**

**مثلا اگر بگوید شما اهالی این محل این خیابان را اسفالت کنید چون اسفالت کردن ملاک دارد ، لکن اهالی محل پول ندارند عاجزند، ملاک اسفالت کردن وجود دارد اما به آنها نمی‌گویند انجام بدهید چون نمی‌توانند عاجزند دقت کردید ، در قدرت عقلی دخیل در ملاک نیست ، ملاک به حال خودش محفوظ است اما در قدرت شرعی چون در لسان دلیل اخذ شده چون جانب ایجابی دارد چون در لسان دلیل اخذ شده در آنجا باید آن قدرت دخیل در ملاک هم هست .**

**فان كانت القدرة المعتبرة هي القدرة العقلية ، فحيث لم يكن للقدرة العقلية دخل في ملاك الحكم ،**

**در باب ملاک قدرت عقلی دخیل نیست ؛**

**وانما يكون لها دخل في حسن الخطاب ،**

**برای اینکه خطابش درست باشد و الا به عبارت دیگر ممکن است یک مولای ظالمی باشد حتی به امر غیر مقدور عبدش را امر کند و چون مقدور نیست انجام نمی‌دهد عقابش هم بکند ، ظالم است . اینکه حسن خطاب یعنی از خطابی که از حکیم صادر می‌شود مرادش از حسن خطاب ، یعنی انسان حکیم این کار را نمی‌کند ممکن است بکند آدم ظالم یا آدم جنایتکار ممکن است این کار را بکند شخص عاجز را تکلیف بکند لکن انسانی که حکیم است چنین کاری را نمی‌کند ؛**

**فلابد من الاقتصار على المقدار الذي يحكم العقل باعتباره ،**

**چون نکته ، این یک نکته ، نکته‌ی دیگرش هم چون قدرت عقلی به این معنا مرجعش به یک نکته‌ی سلبی است و لذا عرض کردیم اگر شک در قدرت کرد اشتغال جاری می‌شود ، مثلا شک کرد که آیا قدرت دارد وضوء بگیرد یا نه ؟ خوب برود مثلا در بیابان یک چند متر این طرف ، آن طرف ، اگر آن روایت غلوة سهم و سهمین آن روز گفتیم غیر از سکونی هم هست ببینید به نظرم روایت منحصر به سکونی است غلوة سهم او سهمین ، پیدایش کنید .**

**اگر روایت غلوة سهم و سهمین درست باشد و خوب عمل اصحاب هست به آن شده است ، قبولش بکنیم به همین اندازه‌ای گفتند پرتاب تیر آن پرتابی که موثر بود در فرهنگ قدیم نوشتند عرض کردم اینها مشکلی که ما الان داریم یک اصطلاحاتی است که در قدیم رایج بود الان این اصطلاحات به حسب مثلا یک تعبیر خاصی بود الان آن اصطلاحات به آن تعبیر نیست یعنی متعارف ما نیست .**

**فرض کنید مثلا مد مثلا در لغت عرب مد به معنای مَد است دیگر از کشیدن است ، مثلا اگر می‌خواستند بگوید در بعضی از احکام حج ، در کفارات احرام ، بله آقا ؟**

**یکی از حضار : پیدا شد .**

**آیت الله مددی : می‌دانم غیر از سکونی هم دارد ؟ چه کسی است ؟**

**یکی از حضار : حماد بن ...**

**یکی از حضار : خوب گفته این معنی این را نمی‌دهد حالا نمی‌دانم**

**آیت الله مددی : نه این تعبیر ان کان غلوة سهم**

**یکی از حضار : غلوتین**

**آیت الله مددی : غلوتین نه ، ان کانت ارض رخوة غلوة سهمین این تفصیل ما بین زمین ، زمینی که درش هست ، تفسیر فقط روایت سکونی است تفسیر ، در ذهنم بود شما آن روز گفتید من یک کمی شبهه‌ام شد حالا حافظه‌ی ما که خراب شده است اما نه تا این قدر ، در ذهنم بود که این تفصیل ما بین زمین فقط در روایت سکونی آمده است که زمین را نگاه می‌کند زمین شل باشد یا سفت باشد فرق می‌کند .**

**یکی از حضار : این هم حضرتعالی فرمودید ناظر بر آن نیست**

**آیت الله مددی : بله ، بعید است ناظر باشد ، به هر حال روایت ، البته روایت سکونی را شاید به نظرم حتی کافی هم آورده باشد ، یک اصحاب ، صدوق ؟ صدوق فقط آورده است ؟**

**یکی از حضار : صدوق از صفار .**

**آیت الله مددی : پس در من لا یحضر نیست دیگر ، در من لا یحضر از صفار نمی‌آورد .**

**یکی از حضار : تهذیب و استبصار .**

**آیت الله مددی : در تهذیب است ؟ بله می‌گویم صدوق بعید است ، آن که ابتدا به اسم صفار می‌کند تهذیب است شیخ طوسی است مرحوم شیخ صدوق از صفار زیاد حدیث نقل می‌کند اما ابتدا به او نمی‌کند اول سند نیست ، کلینی هم که از ایشان نقل نمی‌کند .**

**علی ای حال من خیال می‌کردم کلینی هم ، سند ، فقط تهذیب منفردا آورده است ؟**

**یکی از حضار : بله .**

**آیت الله مددی : از چه کسی آورده است ؟**

**یکی از حضار : تهذیب ابتدا به صفار عن ابراهیم بن هاشم عن النوفلی عن**

**آیت الله مددی : همان سند معروف معلوم شد دیگر قمی‌ها هم خیلی قبول نکرده بودند ، لکن بعد از این عده‌ای چرا فتوا دارند می‌گویم فتوا شاید زیاد داشته باشیم حالا تعجب است با اینکه مصدرش یکی است به معنای واقعی و خبر واحد است اما فتوایش در میان کلمات اصحاب زیاد است فکر می‌کنم زیاد است ، اگر جواهر را نگاه کنید فتاوی را نقل می‌کند از مفتاح الکرامة غالبا .**

**علی ای حال دقت فرمودید چه می‌خواهم عرض کنم ؟ اگر آن باشد خوب باید برود تحقیق کند فحص کند تا برسد به اینکه آب نیست**

**یکی از حضار : مد را می‌فرمودید ، مد را فرمودید چیست ؟**

**آیت الله مددی : ها داشتم کلمه‌ی مد**

**خوب این مد یعنی مد الیدین چون در بعضی از کفارات دارند کف من الطعام ، این کف این جوری است ، مد به اصطلاح دو تا کف را به هم بگیرد مد الیدین ، کلمه‌ی مد . خوب این طبعا مد بیش از یک کف است یعنی ممکن است یک کف شما گندم بریزید مثلا بشود 60 گرم اما مد که می‌کنید مثلا می‌شود 300 گرم ، 250 گرم .**

**یکی از حضار : اضافات دست را هم می‌گیرد .**

**آیت الله مددی : ها اضافات هم دارد .**

**کلمه ، کلمه‌ی مد الیدین است مد به معنای مد الیدین ، اما این به این معنا نیست که هر کسی بنشینید دستش را حساب بکند ببیند چقدر گندم می‌گیرد ، دقت می‌کنید ؟ کلمه یک لفظی است که عمومیت دارد ، اما در آن زمان یک وضع معینی مراد بوده است دقت می‌کنید؟ و چهار تا مد مثلا یک ساع می‌شده است اینها وزن معینی به اصطلاح و 60 تا ساع یک وسق یا وسَق می‌شده است . اینها را حساب می‌کردند روی حساب معینی بود و یکی هم از اسباب اختلاف در فقه فی ما بعد همین شد یکی از اسباب اختلاف و این اختلاف در فقه ما نیست ها اشتباه نکنید در فقه عامه هم هست .**

**مثلا اینکه وسق که مثلا زکات که در پنج وسق است و وسق در حقیقت چند کیلو است مثلا ؟ به لحاظ کیلو مثلا چند کیلو است که مجموعش که نصاب می‌شود که خمسة وسوق می‌شود نصاب الان بین ما و عامه فرقش زیاد است ما الان تقریبا هشتصد و خورده‌ای کیلو است .**

**یکی از حضار : این ستون ساعا و ساعا**

**آیت الله مددی : اربعة**

**یکی از حضار : و المد ماتان و اثنان و تسعون درهمان و نصف**

**آیت الله مددی : عرض کردم اینها را شرح دادیم حالا نمی‌خواهم وارد این شرح بشوم .**

**الان همین مقداری که به عنوان به اصطلاح زکات همین مد به اصطلاح همین مدی که الان محل کلام است من در کلمات بعضی از عامه‌ی معاصرین دیدم 520 گرم گرفتند مد را 520 گرم گرفتند ، در صورتی که در عبارات فقهای ما معاصرین ما 750 گرم ، من خودم حساب کردم 710 گرم حالا 750 گرم خوب فرقش زیاد است ، این فرقش زیاد است ، بین 520 تا 710 یا 750 گرم ، آن وقت می‌رود روی زکات نصاب آنجا فرقش دیده می‌شود ، چون آنجا هر وسق یا وسقی به اصطلاح هر چهار مدی یک ساع بود البته ما تقریبا در آن زمان قدیم مرادف این کلمه‌ی مد را سیر داشتیم ، آقایان الان شاید یادشان نباشد دیگر الان در بازار سیر نمی‌گویند دیگر رفت ، بله آقا ؟**

**یکی از حضار : در عطاری‌ها می‌گویند**

**آیت الله مددی : می‌گویند هنوز ؟**

**یکی از حضار : نه یک معنای دیگری دارد .**

**آیت الله مددی : خوب آن ، تصادفا حالا نمی‌خواستیم وارد بشویم لفظ سیر اصلا هندی است ، یک لفظش عربی است یکی هندی است لفظ سیر اساسا هندی است 74 گرم و خورده‌ای ، 75 گرم مشهور شده است و به اصطلاح 4 سیر می‌شده یک من ، دقت می‌کنید ؟ یعنی به اصطلاح ببخشید ، 75 گرم بله آقا ؟**

**یکی از حضار : هر 40 تا می‌شد یک سه کیلو**

**آیت الله مددی : هر 40 سیر می‌شود یک من ، هر 4 مد هم تقریبا می‌شود یک من ، ساع تقریبا مساوی با من است ، من هم برای ایرانی‌ها نیست ، کلمه من ، بین من و بین سیر یک چیزی در حدود مثلا 25 گرم فاصله دارد یا 250 گرم چیزی در این حدود من حساب کردم محاسباتش را کردم آن بحث‌ها را ندارد .**

**غرضم به اینکه این سر اختلافش این بود یک لفظ مد را نظر می‌گیرند ، ما یکی از کارهایی که شما شاید تعجب بکنید در تاریخ عده‌ی زیادی از خلفا را نوشتند که وزن درهم و دینار را تعیین کردند دقیقا ، دائما تعیین می‌کردند ، چون می‌دانید درهم و دینار پول در دست است عرق می‌کند فلان ، صاف می‌شود ، فلان می‌شود کم و زیاد می‌شود به چندین خلیفه داریم که باز دار الضرب را مثلا می‌گفتند ضرب ایشان دقیق تر از ضرب دیگری است .**

**می‌آمدند بخواهم ریزه‌کاری‌هایش را بگویم برای شما تعجب آور است البته ریزه کاری‌هایی که در دنیای اسلام شده که نقل شده یک مقدار زیادش هم از یونان و اینها باز قابل قیاس با ریزه کاری‌هایی که در هند داریم ما نیست ، من نمی‌خواهم وارد شرح این مطلب بشوم من می‌خواستم این را دقت بکنید .**

**مثلا شبر ، شبر یعنی وجب خوب شما بنشینید وجبتان را حساب بکنید این ولو مد یعنی مد الیدین یعنی 750 گرم ، 4 مدش می‌شود یک من ، آنجا 40 سیر می‌شود یک من ، دقت می‌کنید ؟ متقارب هستند با هم این سیر یک لفظ هندی است نوشته شد در کتب من نمی‌خواهم وارد بحثش بشوم ، علی ای حال یعنی تحقیقات خاصی دارد این قسمت حالا و این یک مشکل اساسی که دارد ضبطش خیلی مشکل است یعنی بخواهیم به یک نتیجه‌ی واحد برسیم چون اینها در طی تاریخ مثلا مد بیشتر هم وزن بوده توضیح دادیم هم یک پیمانه‌ای بوده است .**

**فرض کنید با چوب یک جعبه‌ی این قدری می‌ساختند من باب مثال این را پر از گندم می‌کردند 750 گرم گندم می‌شد ، خوب جعبه است دیگر وقتی می‌سازند کم و زیاد می‌شود دیگر دو سانت کم می‌شود یک سانت زیاد می‌شود دقت کردید چه شد ؟ این اختلاف سرش این است ، لفظ شبر همینطور است شبر را به معنای وجب نگیرید شبر در اصطلاح مساحت معینی است مقدار معینی است ، متراژ معینی است این یک مشکلی است که ما داریم یعنی اصولا در مسائل ما پیش آمده است .**

**فلابد من الاقتصار على المقدار الذي يحكم العقل باعتباره ، ومعلوم : ان مناط حكم العقل باعتبار القدرة انما هو قبح تكليف العاجز،**

**این را ان شاء الله توضیح می‌دهیم که ایشان مناط را قبح تکلیف عاجز می‌داند ممکن است ما الان مناط را اصلا حسن تکلیف بدانیم نه قبح تکلیف عاجز توضیحش شاید فردا ان شاء الله**

**وهذا انما يكون إذا كان الشخص عاجزا بنفسه وبذاته ، بحيث لايكون له إلى الفعل سبيل كالطيران في الهواء فان التكليف بمثل هذا قبيح على المولى كما يقبح العقاب منه عليه .**

**بحث عقاب را پی کشیدن بحث کلامی است مناسب نبود در اصول بحث عقاب پیش بکشند ، اصلا عقاب بحث کلامی است دقت کردید ؟ و این نکته‌ای که ایشان دارد البته نائینی که قائل هست ممکن بود اگر چون نائینی قائل است اگر قائل نبود دیدیم آن موارد اجتماع امر و نهی را می‌خواهد بگوید خارج است آنجا اشکال ندارد ، چون آنجا هم عجز هست لکن عجزش از جمع است نه از خود عمل ، هم ازاله را می‌تواند انجام بدهد هم نماز را جمع نمی‌تواند بکند .**

**لذا این بحث را نائینی دارد که اگر فرض کنیم محالا جمع کرد باز یک امتثال است چون یک تکلیف داشته است یعنی قدرت را در ایشان اینقدر دخیل می‌داند حتی در اینجایی که برای خود شخص است اصلا ربطی به نفسه و بذاته ندارد ؛**

**وأما إذا لم يكن الشخص عاجزا بنفسه وبذاته ، بل هو عجز نفسه بسوء اختياره وسلب عنه القدرة ،**

**دیگر این را هم تند بخوانیم رد بشویم ، اما اگر خودش ، خودش را عاجز کرد ؛**

**ففي مثل هذا لا يحكم العقل بقبح عقابه ،**

**چون خودش انجام داد ، این یک قاعده‌ای بود عرض کردم من خدمتتان روح مطلب این است که بعضی از مسائل بود که در کلام مطرح بود اینها کم کم در اصول آمد و بعضی از آقایان اصولی‌ها روی طبیعت سادگی که همه دارند خیال کردند یک قاعده‌ای است مثلا آن قاعده این بود الامتناع بالاختیار لا ینافی الاختیار ، الامتناع بالاختیار ، یعنی اگر یک کاری شما خودتان کاری کردید که الان ممتنع است ، شما می‌توانستید وضوء بگیرید ، می‌توانستید تیمم بکنید ، عمدا رفتید در یک اتاق در اتاقی مثلا که آهنی درش را بستید کلیدش را انداختید پایین گم شد کسی هم بلد نیست خودتان این کار را انجام دادید این لا ینافی الاختیار یعنی امر اختیاری شماست این بحث ، بحث**

**و لذا این از قدیم آمد اما این نه روایت است نه آیه است چیزی نیست ، نه خیال کنید آیه‌ای است یا روایتی است الامتناع بالاختیار لا ینافی الاختیار ، بعد اصل مطلب این جوری بود بعد آمدند عده‌ای نق زدند گفتند آقا لا ینافی الاختیار عقابا ، یعنی اگر خودش این کار را کرد عقاب می‌شود ولو می‌گوید الان دیگر قادر نیستم اما عقاب می‌شود ، اما خطاب نمی‌شود ، عده‌ای از آقایان اصولی‌ها آمدند گفتند عقابا و خطابا ، خطاب هم می‌شود عقاب هم می‌شود خوب طبیعتا قول سومی هم نه عقاب نه خطاب ، هیچ کدام اصلا ما عکس قول اول نداریم .**

**وان قبح تكليفه بعد عجزه ، ولا ملازمة بين قبح التكليف وقبح العقاب ،**

**طرح مساله‌ی عقاب مساله‌ی کلامی است و مناسب نیست ، خوب طبعا ببینید این جور بحث‌ها که مرحوم نائینی می‌کند یک عده از آقایان که بعد مثلا زمان ما آمدند بعد از نائینی می‌روند این مساله را در کتب کلامی قال فلان ، قال فلان خوب فایده‌ای ندارد برگشتن به کتب کلامی و بحث کردن در این مساله فایده ندارد ، اصلا مساله‌ مساله‌ی کلامی نیست مساله‌ی اصولی است و باید بحث اصولی راجع به آن بشود و آن بحث خطاب هم حساب خاص خودش را دارد .**

**فان قبح التكليف لمن عجز نفسه انما هو لمكان لغوية التكليف حيث لا يصلح ان يكون التكليف محركا وباعثا نحو الفعل ،**

**عرض کردیم اینها عقیده‌شان این است که یک غرض اقصی داریم ، غرض ادنی ، غرض ادنی این است که این تکلیف محرک شماست شما نمی‌خواستید آب بیاورید من به شما می‌گویم آقا برو آب بیاور ، یک غرض اقصی داریم آب آورده می‌شود اینها غالبا عقیده‌شان این بود که تکلیفمان آن غرض ادنی ببینید دقت کردید ، باعثا و محرکا اشاره به غرض ادنی است دقت کردید ؟ اما اگر خود عمل مراد باشد اشاره به غرض اقصی است .**

**یکی از حضار : می‌گویم شاید اوامر امتحانیه است**

**آیت الله مددی : لذا اوامر امتحانیه هم قبول می‌کردند .**

**وهذا بخلاف العقاب فإنه لا يقبح عقابه بعد ما كان الامتناع بسوء اختياره. وهذا معنى ما يقال :**

**عرض کردم این ما یقال که مرحوم نائینی فرمودند مبنای ایشان است ؛**

**ان الامتناع بالاختيار لا ينافي الاختيار ،**

**این اصل کلام این طوری بود بعد برداشتند درش تفصیل قائل شدند ؛**

**فإنه انما لا ينافيه عقابا لا خطابا ،**

**روشن شد ؟ عقاب می‌شود بشود چون خودش این کار را مقدمتا ، اما خطاب نه ، چون به هر حال آدم امتناع دارد ؛**

**خلافا للمحكى عن أبي هاشم ،**

**حالا ابی هاشم پدر یا پسر حالا فرقی نمی‌کند فراموشمان شد ، این پدر و پسر از بزرگان و موسسین تفکر اعتزالیه هستند ؛**

**حيث قال : انه لا ينافيه لا خطابا ولا عقابا ،**

**به هر حال فعلا لا ینافی هم خطاب هست ولو قدرت ندارد خطاب هم هست عقاب هم هست . مرحوم نائینی می‌خواهد بگوید بابا حالا امتناع دارد دیگر منکرش نیست ، خطاب معنا ندارد . آن می‌گوید خوب بالاخره خودش این کار را کرد چون خودش این کار را کرد خطاب به جای خودش محفوظ است ، البته ایشان این جور گفته احتمال دارد که ایشان آن به اصطلاح قدرتی را که دخیل در خطاب است اقسامش را فرق گذاشته است دقت کردید چه می‌خواهم بگویم ؟ مثل همین اجتماع چون گفتیم اقسام قدرت که دخیل در خطاب باشد فرق می‌کند ، یک دفعه قدرت بر ذات عمل است ، یک دفعه**

**ایشان می‌خواهد بگوید این نحوه‌ی قدرت در اینجا تاثیر در خطاب ندارد خطاب محفوظ است شاید نظر ابو هاشم بر این باشد من عبارت ایشان ندیدم یعنی در کتب اهل سنت هم پیگیری نکردم دقیقا نمی‌دانیم ایشان چه می‌گوید ؛**

**وسيأتي ضعفه في بعض المباحث**

**این تکرار می‌شود این مطلب الآتية انشاء الله تعالى.**

**و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین**